

گزارشنامه های امیرخان سردار

یادگار سالهای جنگ ایران و روس

به علت نبودن سازمانهای اداری پابرجای، و بایگانیهای منظم دیرسال در ایران، متأسفانه از مکاتبات عادی اداری دوره های پیش از مشروطیت (مخصوصاً قبل از ناصرالدین شاه) کمتر چیزی به دست مانده است. و آنچه در مجموعه های منشآت یادربایگانیهای دولتهای خارجی بازمانده، فرامین یا نامه های متبادله میان سلاطین و وزراست که غالباً جنبه تشریفاتی داشته و از جزئیات مسائل و نکات دیوانی و اجتماعی روز عاری است، و در لابلای لفاظیها و عبارات پردازیهای منشیانه تنها اشارات کلی و مبهمی به حوادث و مسائل مهم دارد. و اگر اتفاقاً نمونه هایی از نامه ها و گزارشهای روزانه عادی دیوانیان آن دوره در مجموعه های شخصی و خانوادگی باقی مانده باشد، غنیمت باز یافته ایست.

دوازده نامه و گزارش و یادداشت که اصل آنها جزو اسناد خانوادگی در نوبت تصرف این جانب است^۱ و به دنبال این سطور

۱- میکروفیلمی از این ۱۲ سند در اختیار کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، که به همت ایرج افشار بصورت گنجینه گرانبهای از منابع و اسناد برای تشنگان تحقیق درباره گذشته ایران درآمده، قرار گرفته است.

نشر می‌شود، شاید از قدیم‌ترین نمونه‌ها در نوع خود باشد، که مقارن با جنگهای ایران و روس نگارش یافته، و به دلائلی که خواهیم گفت از امیرخان سردار و ۹ نامه از آنها به خط خود اوست، و اطلاعات ارزنده‌ای از جزئیات مسائل نظامی و دیوانی آن روز پشت جبیه جنگ (منطقه اهر و ارسباران) در بر دارد.

غیر از سه نامه آخرین، بقیه نامه‌ها همه به یک خط است، و همه آنها از یک نویسنده به یک مخاطب. گیرنده این ۹ نامه حاجی علی پاشا خان دنبلی است که بر پشت نامه‌های ۲ و ۳ و ۱۱ نام او آمده و بقیه نامه‌ها نه عنوان و نام مخاطب را دارد نه مهر فرستنده را. ولی چون همه آنها جزو اوراق و اسناد بازمانده از حاجی علی پاشا خان است، و به دلیل اینکه خط و نوع کاغذ (به رنگ خاکستری مایل به آبی روشن) یکی و مطالب و محتویات نامه‌ها مربوط به هم است، تردید نیست که مخاطب همه این ۹ نامه او بوده است. درباره سه نامه آخرین، که کاغذ آنها از نوعی دیگر (به رنگ آبی سیر و آهار مهر زده) است بعداً بحث می‌شود.

در پشت نامه‌های شماره ۲ و ۳ مهری چهار گوش با سجع «لا اله الا الله الملك الحق المبين، عبده اميرگونه ۱۲۲۰» دیده می‌شود، که کسی را از سرکردگان عباس میرزا که در اهر و قرا داغ ماموریتی یافته باشد به نام «امیرگونه» نمی‌شناسیم. اما حدس قریب بیقین، و نظر قطعی این است که او امیرخان سردار دائی عباس میرزا پسر فتحعلی خان دولوی قاجار باشد، که داشتن عنوان سردار، و مأموریت در آن حدود، و قرائن متعدد دیگر این نظر را تأیید می‌کند.^۲

۲- سه نامه دیگر از امیرخان سردار که در سال ۱۲۴۱ به حکام عثمانی در وان و بایزید نوشته (با همین سجع مهرا ما مورخ ۱۲۲۶)، در آرشیو نخست-وزیری ترکیه در استانبول بشماره ۳۷۱۹۸ موجود است. از آن میان نامه بنشانی P خطاب به میرمیران بهلول پاشا حاکم بایزید حاکی است که عباس میرزا

امیرخان سردار به سال ۱۲۲۳ هجری قمری با فوجی از سپاه به حدود مغان و قراجه داغ مأمور شد^۳ و به شفاعت او مصطفی خان طالش و نظر علیخان شاهسون حاکم اردبیل مورد عفو قرار گرفتند. در ۱۲۲۶ از چمن کلنبر^۴ اهر برای فتح برکشاط مأموریت یافت^۵، و شش هزار خانوار از قبائل قرا باغ را به این سوی ارس کوچ داد. در سال ۱۲۲۸ با اردوئی به همراهی میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی روانه طالش گردید.^۶

معلوم می شود که نام اصلی آن سردار معروف «امیرگونه» بوده، و «امیرخان سردار» لقب او بوده است. به همانسان که بعدها این لقب به عده ای دیگر از رجال عصر ناصرالدین شاه داده شد. وجود سه نامه اخیر مربوط به «نصرالله خان نایب الایاله» که بعدها از طرف «سردار» در اهر حکومت و فرماندهی داشته، و کسی جز پسر امیرخان سردار نمی تواند باشد قرینه دیگری بر تأیید حدس ماست.

آخرین دلیل، که هرگونه شبهه ای را در یکی بودن «امیرگونه» و «امیرخان سردار» بر طرف میکند، بازماندن مجموع نامه ها در جزو اوراق حاجی علی پاشا خان است که نسبت سببی با امیرخان داشته و برادر همسر او بوده است و معلوم می شود در ایامی که سردار در اهر اقامت داشته علی پاشایک در تبریز، در دستگاه ولیعهد بوده،

می خواست چند خانه از کپرونی در «قرا بلاغ» برای روزهای شکار بسازد، ولی چون این تصمیم موجب نگرانی عثمانیها شده، آنجا را موقوف، و خانه ها را در چخورسعد (ایروان) ساخته اند. نامه به نشانی N درباره تعیین حاکم الباق از طرف عباس میرزا است.

۳- مآثر سلطانیه چاپ عکسی : ۲۰۸، ۲۰۱، ۱۹۷ : روضة الصفا ۹ : ۴۳۷

۴- نوعی از سپیدار است. نام چمن کلنبر در متن نامه ها هم چند بار آمده است، و با نام کلنبر از بخشهای اهر نباید اشتباه شود.

۵- مآثر سلطانیه ، ۲۵۱

۶- مآثر سلطانیه ، ۲۸۳

۷- ناسخ : ۱۳۰ ، ۱۳۱

وسردار از او میخواست است که مشکلاتش را به عرض عباس میرزا برساند و دنبال نماید. بعدها که نصرالله خان به نیابت پدر در اهر اقامت داشته، علی پاشا بیگ نزد او بوده و نامه شماره ۱۱ ارامیرزا حسن آشتیانی مستوفی عباس میرزا (مستوفی الممالک اول) به او نوشته، و نامه های ۱۲ و ۱۰ از میرزا محمد علی آشتیانی و هارت انگلیسی خطاب به نصرالله خان جزو اوراق او بازمانده است.

اما حاجی علی پاشا خان، یکی از ۹ پسر حاجی علیقلی بیگ دنبلی (متوفی ۱۲۱۶ قمری)، از خاندان دنبلی خوی بود. تنها دختر حاجی علیقلی بیگ همسر امیرخان سردار و مادر میرزا محمد خان کشیکچی باشی، سپهسالار اعظم (صدر اعظم سالهای ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۳) بود، و شاید همین خویشاوندی سببی با عباس میرزا موجب شد که علی پاشا بیگ، در دستگاه ولیعهد ترقی کرد، و در جنگهای ایران و روس مصدر خدماتی گردید، و در ۱۲۴۶ لقب خانسی و خطاب «عالیجاهی» یافت و بعدها تا ۱۲۵۹ (سال وفاتش) مدتها حکومت ساوه و نهاوند را داشت.

متأسفانه هیچ يك از نامه ها تاریخ ندارد. ولی قرینه هائی چند: مثل ذکر «هارت صاحب انگریزی» آن افسر معروف که در ۱۲۲۶ به ایران آمده است^۸، و استقرار مصطفی خان طالش در اهر

۸- سرگرد هارت Hart از افسرانی است که در سال ۱۲۲۶ ه. همراه سر گوراوزلی سفیر انگلیس، از انگلستان به ایران آمد. در رمضان ۱۲۲۷ که سرگرد کریستی در نبرد اصلاندوز کشته شد، بجای او فرماندهی آموزش پیاده نظام سپاه عباس میرزا را در دست گرفت، و بمدت بیست سال مورد اعتماد و تقرب عباس میرزا بود. حتی موقعی که بعزت اختلاف ایران و انگلیس، بدستور وزیر مختار آن دولت، افسران انگلیسی ایران را ترک کردند، او در ایران ماند. و سرانجام در محرم ۱۲۴۶ بر اثر ویای عام در تبریز درگذشت. گزن، ایران و قضیه ایران ص ۷۳۳، ۷۳۴ (ترجمه) و با استفاده از آن منبع: عباس اقبال، میرزا تقی خان امیرکبیر: ۲۱۷، ۲۱۸. جهانگیر قائم مقامی، تحولات سیاسی نظام ایران: ۵۱. محبوبی اردکانی، تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران: ۱۰۲.

(که در ۱۲۳۰ در گذشته)، زمان تحریر آنها را معین می‌کند. این قدر معلوم است که همه آنها در فاصله ۱۵ ساله ۱۲۲۳ (نخستین مأموریت سردار به اهر) و ۱۲۳۸ (مأموریت او به حکومت و سرداری خوی) نوشته شده است. و از این میان ۹ نامه نخستین مربوط به سه سال اول (از تاریخ ۱۲۲۶ و رود هارت تا امضای پیمان گلستان در ۲۹ سوال ۱۲۲۸) است. نبودن مهر و عنوان در نامه‌ها قرینه‌ای بر این است که به خط خود سردار است.

سه نامه آخری به قرائن متعدد: اشاره به آمدن مزاروویچ^۹، و همچنین ذکر مأموریت میرزا جعفر مهندس (که در ۱۲۳۵ از تحصیل در انگلستان بازگشته)، و پیشنهاد صلح سرعسکر عثمانی (که مربوط به ۱۲۳۸ بوده)، و از همه گویاتر وجود تاریخ ۱۲۳۵ در نقش مهر ایرک هارت معلوم می‌شود در سالهای آخر تحریر شده است، و در اینجا، آنها را به ترتیب تقدم و تأخر حوادث مذکور در نامه‌ها تنظیم کرده‌ایم.

همان طرز که گفتیم مطالب نامه‌ها مربوط به امور اداری و مالی و نظامی و دفاعی اهر و اطراف آن است. از نواحی و دهات قراداغ و مشکین چون: خانمروود، قلعه کردشت، دکله، چمن اشکنبر، چمن کلنبر^{۱۰}، ورگهان، انگوت، چاردانگه، دودانگه، میدانلر، مواضعخان، مفروزلو نام می‌برد، که چون شرح همه آنها در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۴) آمده است، نیازی به توضیح درباره آنها نمی‌بینیم.

وجود نکات و اشاراتی درباره وضع ایله‌های بیگدلی، قراچورلو،

۹- سرهنگ مزاروویچ روسی دوبار در سالهای ۱۲۳۳ و ۱۲۴۰ به ایران

آمده، و به عنوان کارگزار در تبریز متوقف شده است.

حاجیعلیلو، چلبیانلو، شاهسون در آن روزگار از وجوه اهمیت نامه هاست .

از همه مهم تر ، مجموعه این نامه ها تصویری است از واحدی از سپاه عباس میرزا، و جناح راست آن سپاه در برابر دشمن: نگرانی از احوال روسیه و قرا باغ، تنظیم افواج، نحوه مشق سربازان نظام جدید، انتخاب محل مشق، تأمین چادر و مواجب آنها، رابطه سردار ایرانی با افسران انگلیسی، مهمانداری و مهمان نوازی درباره آوارگان و مهاجرانی که از آن سوی ارس می آمدند، و «از کفر به اسلام روی می آوردند»، و تدابیری که برای پای بندی و دبستگی آنها به سرزمین و سربازی و دفاع اتخاذ می شد.

اصرار و تأکید سردار در ساختن قلعه ای در مفروزلو (کنار خدا آفرین) برای سدرخنه دشمن اهمیت خاصی دارد که گویا «تعیین ساعت برای ساختن قلعه» مانع عمده بوده است، و چنین ساعت سعدی هرگز پیش نیامده است!

این نکته هم گویای نفوذ فرمانده کل در میان زیردستان است که سردار می گوید: «تاخلت نایب السلطنه را پیرایه برودش نکنم، خلعت قبله عالم را نخواهم پوشید».

با این همه، اختلاف سردار با عباس میرزا و اطرافیان او مخصوصاً قائم مقام^{۱۰} کم نبود، و نامه های ۵ تا ۹ بیانگر گله های اوست. ولی مدارک موجود برای داوری قطعی کافی نیست که بدانیم آیا گناه

۱۰- جهانگیر میرزا می نویسد که : «امیرخان سردار با میرزا ابوالقاسم قائم مقام در کمال بی صفائی بود» و وقتی که قائم مقام بابت بدهی مالیاتی دهات حاجی میرزا آقاسی در سراب محصل بر او گماشته بود سردار حاجی را گریزانید، و به خوی برد، و در سال ۱۲۴۱ او را به معلمی پسران عباس میرزا معرفی کرد، و همین مقدمه ترقی و صدارت حاجی شد. (تاریخ نو ص ۱۳ تا ۱۵) البته در اینجا سخن از میرزا بزرگ قائم مقام است.

ازعباس میرزا بود که به پیشنهادهای او دربارهٔ ساختن قلعه‌ها در برابر دشمن، و دلگرم کردن ایلها و سواران، و جلوگیری از طمع اطرافیان و جزاینها توجهی نمی‌کرد، یاسردار گناهکار بود که در آن مأموریت به «اردوی قراباغی» چنانکه باید رسیدگی نکرده بود، و در خدمت نایب السلطنه به «تپاون و جین» متهم شده بود. این اتهام را در نوشتهٔ جهانگیر میرزا پسر نایب السلطنه می‌خوانیم که تهور سردار را در نبرد زکم‌گنجه و کشته شدنش را، یک نوع خوشخدمتی برای تبرئه خویش، و جبران سستی و بی‌خدمتی در مأموریت اهر قلمداد کرده است. و چون قضاوت او احتمالاً انعکاسی از نظر خود عباس میرزا است نقل عین آن را در اینجا لازم می‌بینم :

«چون سردار مزبور در رسیدن (= رسیدگی) به اردوی قراباغی در اول مأموریت در خدمت نایب السلطنه مرحوم فی الجمله متهم به تپاون و جین شده بود، و در این مأموریت به طرف گنجه نیز خدمتی ظاهر نکرده بود، بدون تأمل و بدون تحقیق از حقیقت احوال خصم زبردست، عزم رزم را جزم نموده، به تمهیه و تدارک جنگ مشغول شد.»^{۱۱}

آخرین نکته را دربارهٔ سبک و زبان نامه‌ها باید گفت. چنانکه میدانیم بیشتر نامه‌هایی که از آن دوره منتشر شده اثر قلم‌منشیانی است که با وجود تمایل به ساده نویسی (به نسبت منشآت قرون قبل) باز هم هنوز اسیر لفظ پردازی و سخن‌آرایی بودند. اما این نامه‌ها به قلم و به خط سرداری است که به یکی از زیردستان خود، که خویشاوندش نیز بوده، نوشته، و طبعاً در بند هیچگونه تعارف و تشریفات و عبارت پردازی نبوده، و فقط ادای مطلب را در نظر داشته، و آنچه را به زبان می‌گفته به قلم آورده است. و امروز که

منتشر می‌شود، می‌توان گفت از قدیم‌ترین نمونه‌های ساده نویسی در زبان فارسی، و از این حیث نظیر نامه‌هایی است که از عباس میرزا به خط او باقی مانده است. مخصوصاً نامه‌های ۵ تا ۹ که در دلد سردار است، از جنبه ادبی نیز لطف و گیرائی خاصی دارد.

تا اینجا، آنچه را که به عنوان مقدمه‌ای بر نامه‌ها، ضرورت داشت بیان کردیم، و در این میان نکاتی از زندگانی امیرخان سردار هم که مربوط به مأموریت او در اهر، و زمان تحریر نامه‌ها بود روشن شد. ولی چون دربارهٔ این مرد که یکی از فرماندهان مهم سپاه عباس میرزا بوده، و ظاهراً نخستین بار (و همزمان با سرداران ایروان)، عنوان سردار را که عالی‌ترین درجه در سلسلهٔ مراتب نظامی در نظام جدید عباس میرزا و مختص فرماندهان مرزی بوده، یافته، و در یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ ایران بیباکانه جان باخته است، تاکنون تحقیق مستقلی انتشار نیافته است، دریغ است که باقی داستان حیات او را ناگفته گذاریم.

سردار بعد از انجام مأموریت‌هایی در جناح شرقی سپاه عباس-میرزا (که شرحش را دادیم)، به جناح غربی مأموریت یافت. در ۱۲۳۱ به همراهی یوسف‌خان گرجی سرهنگ فوج بهادران نومسلمان، اکراد پلباس را سرکوب کرد، و مدتی بعد در محل کرمان نزدیک شهر زور آنان را تار و مار نمود.^{۱۲}

در ۱۲۳۷ در جنگ عباس میرزا با عثمانیها دلاوریها کرد، و بعد از پیروزی به جای پدر خود به حکومت و سرداری خوی و نواحی مفتوحه از خاک عثمانی (باشقلان و هکاری و کردستان) منصوب

شد.^{۱۳}

کتابخانه موزه هخامنشی

۱۲- روضة الصفا، ۹ : ۵۳۰ ، ۵۳۱ . مآثر سلطانیه : ۳۲۲

۱۳- همانجا : ۶۰۹ ، ۶۱۵ . ناسخ ۱۹۵ ، ۲۰۰

در پنج سال بازپسین عمر، حاکم و سردار خوی بود. و به سال ۱۲۴۱ عروسی پسرش نصرالله میرزا با دختر عباس میرزا به آئین باشکوهی در همان شهر و با حضور نایب السلطنه برگزار شد.^{۱۴}

در بهار همان سال که به امر فتحعلی شاه مقدمات آخرین نبردهای ایران و روس فراهم می شد، سردار دستور یافت که با چهار فوج نظام دنبلی (خوی) و افشار از ارس بگذرد، و به نخجوان برود، و نظام کنگرلو را بردارد و از راه چیچکلو در قراباغ به اردوی عباس میرزا پیوندد.^{۱۵}

در اواسط تابستان ۱۲۴۲ به همراهی محمد میرزا با هشت هزار لشکر نظام و غیر نظام و با هشت عراده توپ مأمور دفاع از گنجه شد، و در کنار رودخانه زکم نزدیک گنجه لشکرگاه زد.^{۱۶} و در روز شنبه ۱۴ صفر ۱۲۴۲ در جنگی که در صحرای زکم میان سپاهیان مددوف و نیروی او روی داد، در نتیجه تهور و از خود گذشتگی جان سپرد. به روایت روضه الصفا^{۱۷} سردار هدف گلوله توپ قرار گرفت. روایات معلی که سینه به سینه رسیده است حاکی است که او را روی توپ قطعه قطعه کردند.

اما جهانگیر میرزا که خود در لشکرگاه عباس میرزا (نزدیک به گنجه) حضور داشته است می نویسد: بعد از فرار سربازان سردار ننگ فرار بر خود نپسندید، تن به قضا داده در صحنه جنگ ایستاده بود. دو قزاق روسی به او رسیدند و طپانچه برپهلوی او زدند،

۱۴- تاریخ نو : ۱۳-۱۵

۱۵- همانجا : ۱۹

۱۶- همانجا : ۲۹

۱۷- روضه الصفا : ۹ : ۶۵۲ . ناسخ : ۲۱۹

سردار که مردی درشت اندام بود از اسب درغلتید، و همراهانش گریختند، وقتی که مهاجمان لباس از تنش درآوردند، و از مهر و نشان او را شناختند، به حکم فرمانده دشمن در همانجا به آئین اسلام به خاک سپرده شد.^{۱۸}

عباس میرزا که از سرنوشت دائی و سردار خود، و نخستین نتیجه آن که سقوط گنجه بود، بشدت خشمگین شده بود به میرزاتقی مستوفی آشتیانی می نویسد: «يك تمهور بیجای امیرخان باعث تلف خودش شد. غازیان شیرشکار هم که معلوم، او را گذاشتند و دررفتند. البته قدغن عزاداری در خوی و تبریز به جهت سردار بکن، که خلاف رأی ما می شود. آب و آش و طعام عیب ندارد. و به جهت اینکه میانه شهید و رختخواب مرده تفاوتی داشته باشد.»^{۱۹}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱۸- تاریخ نو : ۴۴

۱۹- ازنامه عباس میرزا به میرزا تقی آشتیانی، مضبوط درمجلس سنا. رك : مقاله آقای دکتر قائم مقامی، بررسیهای تاریخی، سال ۸ شماره ۶ ص ۲۴۷

نامه امیرخان سردار به حاجی علی پاشاخان

۱ هو

در باب صدور رقم خانمرود برای نشیمن عالیجاه مصطفی خان^{۲۰} و کسان او نوشته بود حقیقت مراتب به همان قرار است که پیش ازین نوشته‌ام، و آدم او خواهد آمد، در این خصوص حسب‌الواقع گفتگو خواهد شد، موافق رضا و خواهش او خود و کسان او را در بلوکات قراداغ جابجا خواهد ساخت.

و دیگر آمدن هارت صاحب را نوشته بود. این مطلب به شما معلوم باشد که ما به لطایف و تطمیع و نوازش این سرباز جدید را تدارک نموده‌ام، و دقت و مشکل‌پسندی و سایر حالات صاحب به شما معلوم، و این عمل و اهتمام من و آن حال و اطوار صاحب در باب سرباز جدید باهم نمی‌سازد. و می‌ترسم که آمدن او و دقت و اهتمام او باعث وحشت سرباز جدید و قدیم گردد و سعی و اهتمام من ضایع شود. در باب مستحفظین قلعه کوردشت نوشته بود که: «علاوه بر هزار نفر سرباز جدید یکصد نفر هم برای محافظت قلعه مزبور تدارک بشود». چون اندک ناتمامی در اتمام هزار نفر سرباز جدید دارد، ان‌شاءالله تعالی بعد از اتمام هزار نفر سرباز جدید یکصد نفر مستحفظ قلعه را نیز تدارک خواهد کرد.

و دیگر به خصوص اغنام و اسبان ایلیخی عطاخان^{۲۱}، آنچه گوسفند

۲۰- ظاهراً مصطفی‌خان طالش است که به شفاعت امیرخان سردار بخشوده شد. مآثر سلطانیه، ۲۰۱، ۲۰۸. وی در ۱۲۲۰ درگذشت.

۲۱- عطاءاله‌خان شاهسون ساری بیگلر، قبل از آمدن امیرخان سردار به ارسباران، ایلیخانی همه شاهسون آن نواحی بوده، در ۱۲۲۱ از طرف عباس میرزا مأمور کوچ دادن ایلات قراباغ به این سوی ارس شده است. مآثر سلطانیه: ۱۷۱، ۱۷۷، ۳۰۰. روضة الصفا ۹: ۴۲۳، ۴۲۴.

می بوده عالیجاه یولگلدی بیگک به فروش رسانید یکی از قرار چهار ریال، و هرچه از گوسفند باقی مانده است به دفعات می فروشد. و به خصوص تلف شده گوسفند آنچه دقت و شدت است به عمل می آورد تا چه معلوم شود. اما درباب مادیان هرچه سعی کرده که بفروشد مقدور نشد، در قرارداد امکان فروختن مادیان ندارد، و به خصوص اسبان نر او حکم شده بود که «برای توپخانه مبارکه بفرستد» چون به اهالی ایل تقسیم شده است، و ایل هنوز درپائین، بعد از آمدن ایل به بالا اسبان نر را جمع و روانه خواهد کرد.

درباب ایل بیگلدی به قراری که «بیلاق آنها را در سوالان شاهی متصل به ایل قراچورلو بنا فرموده اند» بسیار خوب، و برای زراعت آنها هم سنبول را بنا کرده ام، و عالیجاه نورچشمی محمدزمان خان^{۲۲} را فرستادم که در دکله^{۲۳} هستند جفت آنها را روانه نماید، در سنبول^{۲۴} شخمی و زراعتی که مایه دلبستگی آنها باشد بکنند. و به خصوص سواری آنها تا پانصد نفر سواری به خود ایل بیگیان و کدخدایان گفته ام که تدارک نمایند و آنچه سعی و اهتمام است در آن خصوص خواهم کرد. اما وضع سواری آنها معلوم من نشد که موجب به آنها داده می شود تا در آدم و اسب و اسلحه آنها دقت

۲۲- درباره محمد زمان خان قاجار دولو، رك: بامداد ۳ : ۴۰۸. از تعبیر نورچشمی درباره او، و اینکه هدایت او را خالوزاده عباس میرزا می داند (روضه الصفا ۹ : ۵۹۴) و در سال ۱۲۳۶ همراه فتحعلی خان بیگلربیگی خوی (پدرا میرخان سردار) در زدو خورد با عثمانیها شرکت داشته (روضه الصفا ۹ : ۶۰۶) میتوان فهمید که پسر امیرخان سردار بوده است .

۲۳- دیکله . فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۴، ص ۲۳۲

۲۴- سنبول ؟ شناخته نشد .

و اهتمام نماید، یا به رسم ایلچاری^{۲۵} است و بدون موجب، تا پر دقت نکند که باعث وحشت و پراکندگی آنها نگردد، اگرچه سواره بی موجب پرواضح است که چندان بکار نمی آید. باز در این خصوص منتظر حکم محکم است. تا چه فرمایند، از آن قرار معمول گردد. دیگر در باب پیشرفت امر نظر علی خان^{۲۶} و حمایت جانب او، تا حال آنچه در رونق و پیشرفت امر او از من آمده است به عمل آورده ام، و من بعد نیز بنا بر ملاحظه صلاح دولت در فیصل و انضباط امر او به کوتاهی از خود راضی نمی شود، و هر چه می گوید و می نویسد به صلاح کار دیوان قبول می کنم. کاش به او هم بنویسند که هر چه در صلاح دولت و خیریت او می گویم و می نویسم از من بپذیرد.

۲۵- ایلچاری، به معنی سپاهیان عشایری و نیروهای چریکی، که در اواخر صفویه و اوایل قاجاریه معمول بوده، کلمه ایست ترکی: (ایل + چاری) جزء دوم آن به معنی سپاه در «چریک» و «ینی چری» دیده میشود.

سپاهیان ایلچاری (برعکس سپاه «رکابی» و سواران بیگلربیگیها) سربازان موظف دائمی نبودند و هیچگونه مواجبی از خزانه دولت نمیگرفتند، حتی تهیه تفنگ و سایر سلاحها و تجهیزات، و همچنین تهیه اسب افراد سوار بر عهده خود آنان بود فقط در طول جنگ جیره و علیق آنان از طرف دولت داده میشد. تعداد سهمیه هر ایل ثابت و مشخص بود. و رئیس ایل موظف بود که بهنگام جنگ افراد ابوابجمعی خود را در تاریخ معین حاضر نماید.

در رساله «تفصیل عساکر سلطان حسین» که در سال ۱۱۲۸ هجری بوسیله میرزا محمد حسین مستوفی تنظیم شده، و به کوشش آقای محمد تقی دانش پژوه در فرهنگ ایران زمین (جلد ۲۰ صفحات ۳۹۶ تا ۴۲۱) به چاپ رسیده، وضع این سپاه و آمار آن و سهمیه هر یک از ایلات و عشایر ذکر شده است. این کلمه در آنجا به صورت «ایل جاری» و در بعضی منابع دیگر به شکل «الجار» آمده، که صحیح نیست.

۲۶- نظر علی خان شاهسون، حاکم اردبیل و مشکین. رک: بامداد، رجال

ایران، ۶: ۲۸۳

و دیگر برات دویست تومان مواجب نورعلیخان را حواله قرارداد فرموده‌اند مضایقه ازین ندارم، مواجب او هرچه بیشتر و زودتر داده شود بهتر است. اما سخن در این است که دو هزار سرباز و آنهمه سواره و سایر مخارج و مصارف دیوانی که در قرارداد است درین صورت از ابوابجمعی قرارداد چه چیز باقی می‌ماند که به ارباب حواله و بروات دیگر داده شود؟ و ارقام املاک واقعه در مشگین اهالی قراچورلو را فرستادم، آنها هم ایل و نوکر سرکار والا می‌باشند، مراعات جانب آنها هم لازم. بهر نحوی که حکم اشرف در این خصوص صدور باید مطاع است.

در باب دهات خرابه اشکنبر و کلنبر^{۲۷} حکم شده است که آباد نمایند. آنچه خرابه کلنبر است آباد کرده‌اند، اما خرابه اشکنبر به چندین جهت صلاح نیست آبادانی آنجا. زیرا که بیلاق ایل منحصر به آنجا شده است، اگر هم آباد و معمور باید بشود باید حاجیعلیلو آباد و معمور بکنند نه قراچورلو، که آنها باهم نمی‌سازند.

در باب شلتوک و پنبه حاصل عطاخان^{۲۷} نوشته بود که فرموده‌اند «دخل به مالیات دیوانی ورگهان ندارد» در تبریز به خدمت نایب السلطنه عرض کردم که یکمزار و پانصد تومان در ورگهان به لطایف الحیل جایجا نموده‌ام، زیاده از آن به عمل نمی‌آید. نواب نایب السلطنه فرمودند که «یکمزار و هفتصد تومان باید جایجا و کارسازی دیوان شود». درین خصوص من ایستادگی کردم. عالیجاه اخوی میرزا محمد علی گفت که: «آخر عطاخان حاصل شلتوک و پنبه در

۲۷- میرزا محمد علی آشتیانی برادر بزرگ میرزا حسن مستوفی الممالک اول است. او مستوفی خاصه عباس میرزا بود. برای مذاکره با عثمانیها و روسها و حکام هرات مأموریت یافت. قرارداد ارزروم (۱۲۳۸) حاصل مذاکرات اوست. شرح حال او در جلد سوم رجال ایران تألیف بامداد (ص ۴۵۸) آمده است. در

ورگهان کاشته است، از حاصل و مالیات مبلغ مزبور را امتثالا للامر الاشراف وصول و کارسازی بکن». من نیز به همان گفتگو از حاصل شلتوک و پنبه او و مالیات ورگهان تدارك و اطاعتاً للحکم المحکم کارسازی دیوان نمود، و از هزار و پانصد تومان جمع ورگهان مساوی یکصد و سی تومان وصول نشده است، و مشکل که وصول شود. و عطاخان چندان حاصل از شلتوک و پنبه در ورگهان نکاشته بود. در همه جا حاصل شلتوک و جوزقه عطاخان در ورگهان بدین تفصیل است. و یک من زیاده و کم نیست، چه مانع دارد دو بیست تومان از هزار و هفتصد تومان جمع ورگهان وضع فرمایند؟ و از قرار هزار و پانصد تومان مطالبه نمایند، من نیز حاصل شلتوک و پنبه عطاخان را بدون کم و زیاد کارسازی دیوان نمایم.

و دیگر اهم و واجب امور و عمده مطالب بنای قلعه است که مطلقاً به جواب آن نپرداخته اند، حال آنکه بنای قلعه از همه امور مقدم و الزم است، و در تعمیر هم قلعه مفروزلو^{۲۸} اولی و مقدم است. در صورتی که در مشکین بنای قلعه نباشد، از قلعه اهر مقدم اول قلعه مفروزلو را باید ساخت، بعد به تعمیر قلعه اهر پرداخت. البته چگونگی آن را بنویسند، تا از آن قرار معمول، و به کار قلعه مشغول گردد.

→ سال ۱۲۳۳ بدستور عباس میرزا به همراه مزارو بیج برای تعیین حدود طوالش مأمور شد (روضه الصفا ۹: ۵۷۵) او پدر میرزا هدایت وزیر دفتر بود (همانجا ۱۰: ۱۲۳). شاعر هم بود، و مایل تخلص میکرد. برای منابع اشعارش رك، فرهنگ سخنوران: ۵۰۶

۲۸- مفروزلو، در فرهنگ جغرافیائی ایران به صورت مفروضلو ضبط شده است. دهی کوهستانی در شش کیلومتری غرب خداآفرین در کنار ارس. در همه نامه‌ها با تاکید و اصرار ساختن قلعه‌ای را در آنجا پیشنهاد کرده، و معلوم نیست سرانجام ساخته شده یا نه؟

و دیگر در باب یکصد نفر سرباز مرحمتی نایب السلطنه چه از و اندریانی و خانرودی، و چه از سایر جا یکصد نفر سرباز را از سرباز قدیم مرحمت و رقم را اصدار فرمایند تا داخل سرباز قرداداغ باشند، و هزار نفر سرباز جدید با آن یکصد نفر سرباز قدیم تمام باشد.

در باب غله دیوانی نوشته بود که حکم شده است «سرباز برای مشق به چمن اشکنبر مأمور است، هرچه از غله دیوانی به مصارف سرباز می شود محسوب، و باقی هرچه می ماند، باید نو و کهنه بشود» بسیار خوب، اما مشق کردن سرباز در اشکنبر صلاح نیست، باید در اهرمشق بکنند، زیرا که وسط ولایت است، و غله دیوان از بلوکات برای مصارف سرباز زودتر و آسان تر حمل و نقل می شود، اما در اشکنبر به همه جهت بسیار دشوار است.

و دیگر به خصوص یکصد تومان میرزا تقی^{۲۹} که نوشته بود «آصفجاهی قرارداد نمود که یکصد تومان را او بدهد، و یکصد تومان را من بدهم» قرارداد من در تبریز در این خصوص در منزل آصفجاهی به استحضار میرزا محمد علی این طور شد که: هفتاد و پنج تومان از بابت تومانی يك عباسی رسوم، و بیست و پنج تومان هم از خود، یکصد تومان را تمام نموده بدهم، اگر حال نیز از این قرار قرارداد کرده اند مانع ندارد میدهم، و الا فلا.

و دیگر الله بخش بیگک برای مستمری قائم مقام^{۱۱} آمده است. امسال تا حال معامله و داد و ستد از ولایت نکرده ام و من بعد هم نخواهم کرد. زیرا که هر وقتی از اوقات به تبریز آمده ام هزار

۲۹- ظاهراً میرزاتقی مستوفی، قوام الدوله آشتیانی جد قوام السلطنه.

سخنان گفته‌اند و طعن‌ها زده‌اند، الحق بسیار رنجیده‌ام. مادام که امنای دولت قراردادی که مسکت آنها باشد نکنند، وسد باب‌گفتگوی آنها نباشد، حواله و داد و ستد از ولایت نخواهم کرد، درین صورت ماندن الله بخش بیگت صورتی ندارد.

و احوالات روسیه و قزاق را خواسته بودند، احوالات همان است سابق نوشته‌ام حال سوای آن احوالی ندارد که مرقوم شود، و آدم برای تحقیق احوالات فرستاده‌ام که بعد از ورود احوالی که می‌آورد خواهم نوشت. این قدر از احوال روسیه معلوم است که بحمدالله تعالی به فضل خدا و باطن اسلام وهنی وضعی به روسیه روداده است، مایوس هستند.

درین اثنا قاسم بیگت شروانی از پائین بلوکات قراداغ وارد، و تقریر نمود که: «مددیوف هزار نفر پیاده به عزم داغستان روانه شیروان نموده، و خودش در قزاق در تدارک جمعی سواره بوده است، که سواره را بردارد به شیروان برود، و از آنجا با سواره و پیاده عازم داغستان باشد. در این اثنا خبر از تفلیس رفته عزیمت داغستان را ترک کرده روانه تفلیس شده است. و کار روسیه پریشانی تمام و وهن وضع بسیار دارد، و خانوار زوالی^{۳۱} که ازشکی و شیروان و سایر جاها برده بودند همه را مرخص کرده‌اند، به مکان خودشان آمده‌اند».

۳۰- مراد وزیر عباس میرزا .

۳۱- زوالی (= زوال + لی) که در نامه بعدی نیز به کار رفته ، تعبیری است که در این دو مورد معنی «آواره، و دورافتاده از خانه خویش» می‌دهد .

۲

هو

عالیجاها ، سلاله الارکانا ، عمده الاعاظما

جواب مطالبی که عالیجاه رفیع جایگاه مقرب الحضرة میرزا حسن^{۳۲} و آن عالیشان به تفصیل نوشته بودند، بدین تفصیل به آن عالیشان نوشتم و مطابق همین تفصیل به عالیجاه معزی الیه نوشته شد. مطالعه و از حقیقت مطالب مستحضر ، و بهر نحوی که عالیجاه معظم له صلاح می داند به معرض عرض رسانیده خواهد بود.

در باب عالیجاه مصطفی خان،^{۳۱} پیش ازین هم نوشته بودم عالیشان قاسم بیگک وارد، و حاجی بابابیگک رامصطفی خان فرستاده، و از توقف خانمروود استعفا و به مقام انکار آمده بودند. من نیز عالیشان حسن آقا را به مرافقت ایشان روانه نزد مصطفی خان نمودم که اولاً خانمروود را تکلیف، و به توقف آنجا ترغیب کند. در صورتی که از خانمروود به طریق سابق انکار نمایند، انگوت و چاردانگه و دو دانگه را نشان بدهد. هر جا را پسند کنند، و به توقف آنجا به خوشدلی و خشنودی راضی باشند، حسن آقا جواب شافی بیاورد. در ثانی حسن آقا وارد، و تقریر نمود که در باب خانمروود همان انکار سابق را دارند، و به چاردانگه و انگوت و دو دانگه، به هر یک که باشد، راغب و راضی هستند.

بنابراین عالیجاه رضاخان قراچورلو را روانه، و مساوی یکصد رأس از قاطر و شتر فرستاد. خانه و کوچ آنها را از مشکین

۳۲- میرزا حسن مستوفی آشتیانی (متولد ۱۱۹۴ - متوفی ۱۲۶۱) برادر

کهنتر میرزا محمدعلی آشتیانی است و جد خاندان مستوفی الممالک .

کوچانیده بیاورد. امروز پنجشنبه هشتم شهر حال وارد دکله گردیدند. و عالیجاه نورچشم محمدزمان خان^{۲۲} را روانه دکله نمود که در ایام توقف دکله اخراجات آنها را بدهد، و لازمه مهمانداری و مهمان نوازی را به عمل بیاورد، و از آنجا کوچ کرده در چمن میدانلر که از توابع چاردانگه است توقف نمایند. و هریک از بلوکات ثلثه مذکوره را اختیار بکنند جایجا باشند، و محل نشیمن و جای زراعت در هر جا که خود آنها بعد از مشاهده پسند می کنند از آن قرار مشخص، و یک نفر آدم از مصطفی خان و یک نفر دیگر از من برای عرض حقیقت گزارش امور او روانه آنجا خواهد شد. انشالله تعالی در آن وقت تفصیل حالات را خواهد نوشت.

درباب آمدن هارت صاحب، روز اول و حال مطلب من این نبوده که او هیچ نیاید. و حال آنکه آمدن او یک وقتی واجب و لازم است چرا که در نظام بخشی و تعلیم و مشق دادن او حرفی نیست. نظامی و مشقی که او در یک روز می دهد برابر نظام یکماهه دیگران است. بلکه مقصود من این بود که چون سرباز جدید نظامی و دقتی ندیده اند، و از قاعده و قانون نظام بالمره نابلد هستند، و من اینها را به لطایف الحیل بعضی را به وعده و نوید، و برخی را به وعید و تهدید تدارک کرده ام، هنوز مزاجی نگرفته اند، و بلدیت بهم نرسانیده اند، دوسه ماه باید با آنچه ملایم و مناسب حال ایشان است با ایشان رفتار کرد، که مزاج بگیرند و اندک مشق بکنند، و فی الجمله اطمینانی و خاطر جمعی از کار آنها حاصل باشد، بعد هارت صاحب بیاید، و تشویشی که از آنها دارد رفع بشود، و جمعیت سرباز به ... دقت هارت بدل به پریشانی نگرود.

در باب صاحب منصبها که قدری از سرباز قدیم و قدری از سرباز جدید باشد آنچه در خصوص دو فوج قدیم و جدید بناگذاری شده همین

است که: يك فوج از ایلات باشد، و يك فوج دیگر از دهات و تخته قاپی. سرهنگ فوج دهاتی محمدقلی بیگ قراداغی باشد، یاورش یکی تقی سلطان و یکی دیگر هم بعد معین بشود، و مباشر فوج ایلاتی منصور بیگ و احمد سلطان باشند، تا سرهنگ فوج ایلاتی هم هر کس را که صلاح می دانند تعیین نمایند. و این بنده و نورچشم محمد زمان خان^{۲۴} کلامتوجه امور هر دو فوج می شویم، و امر همگی را انشاءالله تعالی منتظم و مضبوط خواهیم کرد.

و به خصوص محافظت قلعه گردشت، مطلب این است که آقا بابا سلطان در هر..... بیست نفر و خانم رودی دویست سرباز قدیم دارند، هر يك آنها را يك دسته، و ناتمامی دسته آنها را تمام، و داخل فوج دهاتی بکنیم، که يك فوج دهاتی یازده دسته باشد. يك دسته آن را از سرباز و سواری مختص به محافظت قلعه گردشت بکند، دایم در امر محافظت قلعه قایم باشند. دیگر اختیار بانایب السلطنه است. و هر چه گوسفند و مادیان عطاخان می بود، به اهتمام عالیشان یو لگلدی بیگ بعضی را به وعده پنجم ماه و برخی را به موعده شش ماهه به فروش رسانیده، ناتمامی باقی نماند، و آنچه اهتمام و سعی می بود به عمل آورد. انشاءالله تعالی در موعده، وجه گوسفند و مادیان را گرفته اسب توپخانه را تدارک خواهد کرد.

در باب بیگدلی و سواره آنها، اگر چه حکم حکم نایب السلطنه است، و هر چه رای والا قرار یابد از آن قرار معمول خواهد شد، اما سواره بی مواجب به کار خدمت نمی آید، و از ایلچاری^{۲۵} کارسازی نمی شود و بنای امر او به جایی نمی شود، و روزید و هنگام ضرورت از خدمت و کارسازی آنها خاطر جمع نمی توان شد، والا از تدارک سواره آنها مضایقه ندارد. و نورچشم محمد زمان خان را روانه کردم، که بیلاق

آنها رامتصل به قراچورلو جابجا، وجفت آنها را روانه سنبول نماید، در سنبول زراعتی وشخمی بکنند، ومایه دل بستگی جزئی آنها بشود. ایلی که بیلاق وقشلاق ومحل زراعت اومشخص نشده باشد، سواره بی مواجب آنها چگونه به کار خدمت می آید؟ و چگونه خاطر جمعی از آنها حاصل توان کرد؟

وبیگدلی رابابین وضع که حالا هستند برقیاس ایام عطاخان^{۲۱} نباید کرد، زیرا که ایام عطاخان مشکین تیول می بود، وهریک از بیگدلی بیلاق ویورت وقشلاق ومحل زراعت معین داشتند، وگذران ومعاش به فراخور حال هریک موجود می بود، باعث پابندی ودلبستگی آنها بود، هوس جای دیگر نداشتند، ویک نفر سواره را هریک خانوار به آسانی می داد وممنون هم می شد، بنابراین توقع مواجب نمی کردند. آخرین وضع با آن وضع تفاوت بسیار دارد. باری برای بزرگان وکدخدایانشان مواجب وگذرانی بکنند، تا ببینم کار آنها را چه طور بکنم؟

درباب امر نظرعلی خان^{۲۲}، من همچون دانسته ام که به ملاحظه صلاح دولت جاوید مدت، اهتمامی که در پیشرفت امر اوتا حال ومن بعد، من کرده ام وانشاءالله تعالی خواهم کرد، هیچ کس وبل خود نظر علیخان نکرده است، اگر منظور باشد!

درباب وجه برات نورعلی خان، انصاف وحق وحساب خوب چیز است اگر کسی بکند! من درقرا داغ هزار خرج ومصرف دارم، از یک طرف سرباز وسواره، وازیک طرف مصطفی خان وسایر خانوار زوالی^{۲۳} ازعهده این همه اخراجات که همگی الزم وواجب برآیم، وعلاوه هم به فکر بعضی کارها بشوم؟ یا وسعتی به قرا داغ بدهید، یابنائی به کارهای اینجا بگذارید که مرا به تنگ نیندازید.

در باب ساختن قلعه پرواضح است که قلعه اهر برای نشیمن من

و نفع خارج بسیار مناسب است. اما ساختن قلعه مفروزلو، هم برای خارج، و هم برای انضباط امر ولایت قراجه داغ کلا، و هم برای دفع تطرق ورخنه دشمن انسب و اولی. قلعه اهر اگر به خارج قرا داغ نفعی داشته باشد، برای بلوکات قرا داغ و سدرخنه دشمن آن نفعی راندارد، و بعلاوه اهر بلوکات قرا داغ رانمی توان نگاه داشت، و رخنه دشمن رانمی توان بست. اما با قلعه مفروزلو هم سدرخنه دشمن را می توان بست، و هم کل بلوکات قرا داغ را می توان نگاه داشت. انضباط امر مفروزلو باعث امنیت از اهر و خارج ولایت است. هرگاه قلعه مفروزلو ساخته نشود، به امید قلعه اهر قرا داغ را کلا نمی توان نگاه داشت. خاطر جمعی از قلعه مفروزلو را باعث خاطر جمعی از هر جادانند. به اعتقاد من ساختن هر دو قلعه در قرا داغ واجب است، اما مقدم و اولی مفروزلو را باید ساخت بعد قلعه اهر را. و دیگر تعیین ساعت برای ساختن قلعه اشکالی ندارد. قلعه [ای]

که سی هزار تومان خرج داشته باشد، به امید تعیین ساعت من ساخته نشود؟ باید مهندس روانه نمایند، خرج را و اسباب و عمله را معین بکنند، و اهتمام تمام به کار برند، و اوقات صرف نمایند که تا قلعه ساخته شود. آسان نباید گرفت، شب و روز در فکر و خیال این امر خطیر باید بود. تنها از من در اتمام این امر عظیم کی کار سازی می شود؟ وقت می گذرد، از هر شغل و عمل که برای ولایات و دفع دشمن فکر کرده اند مقدم، و واجب از همه این دو قلعه است. علی الخصوص ساختن قلعه مفروزلو که متضمن فواید بسیار است، و منافع بیشمار.

و در باب غله از قرار مقرر معمول خواهد شد.
و به خصوص عمله خانرود، هر سال یک هزار نفر از عمله آنجا تخفیف فرموده اند. حتی پارسال هم یک هزار را تخفیف کردند، دو

هزار را گرفتند. اگر این باقی دوهزار نفر را می‌خواهند بجا و بسیار خوب، اگر باقی دارند موافق حق و حساب می‌دهند، والا همان هزار نفر تخفیف را مطالبه می‌کنند و می‌خواهند بدعتی در سر من بگذارند، البته راضی نباشند که بدعت تازه احداث بشود.

و همچنین عملة دهات قراچورلو، معلوم من نشد که کدام دهات قراچورلو را نوشته بود؟ اگر دهاتی که در مواضعخان دارند عملة آن را می‌خواهند، دهات آنجا بامن رجوع نیست، و قراچورلوها می‌گویند هیچ وقت از دهات آنجا عملة نداده‌اند، اگر پیش ازین داده‌اند باز بدهند، والا عملة آنجا هم حکم عملة خانمروود را دارد، که بدعت تازه است.

اما در باب املاک مشکین قراچورلو، نایب‌السلطنه از چگونگی آن مستحضراند رقیمه هم داده‌است. مروت نیست، آنها هم ایل و نوکر هستند.

و در باب یکصد تومان میرزاقی^{۲۹} قرارداد همان است که پیش ازین شده، و حال وجه نقد حاضر و موجود ندارم، اگر باز با قاطر و اسباب دیگر راضی باشند مضایقه ندارم، والا پول موجود نیست که بدهم.

بعد از استحضار از مطالب، و عرض همگی آن از قرار استصواب عالیجاه میرزا حسن جواب هر یک را نوشته زودتر بفرستند.

و در باب وجه برات فرضی بیگت به عالیجاه معزی‌الیه هم نوشته‌ام، چه معنی دارد، و چه صورت؟ البته موقوف نماید.

و از احوال قراباغ و روسیه خبری که قابل تحریر باشد نرسیده است، هرچه خبر که می‌رسد مرقوم خواهد شد. و سر باز را هم به اهر جمع کرده‌ام، مشغول مشق‌اند.

و در باب وجه میرزاتقی^{۶۹} نوشته آصفجاهی^{۷۰} را ملاحظه کردم. جواب همان است که به عالیجاه میرزا حسن نوشته‌ام. دیگر در باب عالیشان کرملی سلطان به عالیجاه میرزا حسن هم نوشته‌ام، البته سعی نمائید برای این هم قراری بکنند. مردکارآمد است، و به کار خدمت می‌آید. در تبریز از خاطر من فراموش شد گفتگوی او را بکنم.

عالیشان کلبعلی بیگ را روانه نمود، زود راهی نمائید.
 پشت نامه : عالیشان معلی مکان عزت و سعادت ارکان سلالة
 الاعاظم و الافاخم علی پاشا بیگ.
 مهر : لاله الاله الملك الحق المبین
 عبده امیرگونه.

سردار امیرخان سردار

شعبه پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

۳

هو

عالیجاها ، رفیع مکانا ، سلالة الاعاضما ، عمدة الاکابر والافاخما

مطالبی که نوشته بود معلوم شد. جواب همه آنها به قراری است که به عالیجاه میرزا حسن به تفصیل ، و به آن عالیشان هم به همان تفصیل می نویسد، از آن قرار مستحضر خواهد شد.

در باب بیگدلی ، بیلاق آنها را نوعی مشخص نمود، و عالیجاه محمد زمان خان^{۲۴} در میان آنها هست، که آنها را در بیلاق جابجا، و سواره آنها را تدارک، و جفت ایشان را روانه به سنبول^{۲۴} (?) نماید. اما چون ایل بیگدلی به هرزه گردی و در بدری و تفرقگی عادت کرده اند، گاه باشد بنا بر عادت سابق يك خانه و دو خانه و زیاده جسته جسته به جای دیگر برود، و در نزد این و آن پنهان و پوشیده شود. اگر محمد زمان خان بی التفاتی ازین حرکت آنها نماید، و دربند آوردن و جمع کردن آنها نباشد، کار از نظام افتد، رفته رفته پراکنده می شوند، و اگر دقت و اهتمام در آوردن آنها را مضبوط بدارد، اگر دو خانوار سه خانوار به نزدیکی رفته باشد چنانکه رفته اند - محصل روانه کند بیاورد، گاه باشد عالیجاه نظر علیخان^{۲۲} رنجیده بشود و به مقام شکوه و شکایت بیاید. امنای دولت پیش از آنکه از این مقوله امور رون داده است چاره آن را بکنند، و به عالیجاه نظر علی خان قدغن بفرمایند، که در فکر این کارها نباشد که «بیگدلی شاهسون است، به مشگین و به شاهسون رفته است. صاحبی نماید، و یا هوا به کسی بدهد!». بلکه قدغن

بکند که هرگاه با بی‌خانه از بیگدلی به نزدیکی برود، خود آن‌خانه را آورده به کدخدایش بسپارد، تا ان‌شاءالله تعالی بدین وسیله امر بیگدلی مضبوط باشد، تفرقی و پراکندگی روندهد.

در باب اهتمام و دقت در صاحب منصبها عموماً و در سرهنگت خصوصاً، اگر چه خدمت خدمت نایب‌السلطنه روحی فداه راست، اما چون درین ولایت در مقابل دشمن همه اوقات به کار من خواهند آمد، بر من واجب و الزم است که لازماً اهتمام و دقت در صاحب‌منصبان و تائین یک بیک بکند، و دقیقه‌ای غفلت نکند، زیرا که نایب‌السلطنه تقدیم این خدمت را به عهده این جانب مقرر فرموده‌اند، نیک و بد را از من مؤاخذه خواهند فرمود. و من نیز آنچه اهتمام است درین خصوص کرده‌ام. عموم بیگزادگان و کدخدا پسران و معارف و غیر معارف ولایت را جمع نموده‌ام، صاحب منصبها را مشخص و سر باز را جابجا کرده‌ام، هارت صاحب هم حاضر است، خواهد دید و دقتها خواهد کرد. ان‌شاءالله تعالی در وقتی به نظر مبارک نایب‌السلطنه روحی فداه خواهد رسید، اگر موقع تحسین یافت و مقبول طبع اشرف والا گردید باعث ظهور مزید مرحمت و شفقت خاطر اقدس نایب‌السلطنه و موجب حصول سرافرازی و مباحات این جانب خواهد شد، والا خدا نخواستہ خلاف مطلوب به ظهور برسد، خجالت عمل ناقص خود را خواهم کشید. درین صورت چرا باید لازماً اهتمام به عمل نیاورد، و خود را مورد طعن نماید؟ اما در باب سرهنگت هرچه جستجو کردم و فکرها به کار بردم، بهتر ازین نیافتیم ان‌شاءالله تعالی درین خصوص عیبی و نقصی رونخواهد داد.

در باب املاک مشکین قراچورلو اسد سلطان^{۳۳} را مقرر فرموده‌اند

۳۳- اسد سلطان قراچورلو : مآثر سلطانیه : ۲۸۲ . ناسخ : ۱۳۸

که دعوی املاک مزبور را موافق شرع طی نماید، دراینکه املاک قراچورلو بعضی خاکمشکین و بعضی خاکقرا داغ و همه ملک زرخرید و بهره‌دار قراچورلو است کسی را حرفی و سخنی ندارد، گفتگو در زراعت کردن و ضبط شاه مالی^{۳۴} نمودن است. که به موجب فرامین پادشاهان سلف و رقم مبارک همیشه قراچورلو زراعت کرده‌اند و شاه مالی را ضبط نموده‌اند، مگر چند وقتی شکرآقا^{۳۵} طغیان ورزیده مانع آنها شد، و از عطاخان کاغذ در دست دارند که شکر آقا را از آن حرکت منع کرده است. درین صورت گفتگوی شاه مالی با اهالی شرع چه مناسبت دارد؟ درین خصوص حکم حکم نایب‌السلطنه است، به هرچه حکم فرمایند مبارک و مطاع است. اگر چه مراعات جانب عالیجاه نظر علی‌خان لازم است، اینها هم ایل و نوکر سرکار والا است، ملک حسابی خودشان را مالک نباشند چگونه به کار خدمت دیوان می‌آیند؟ والا در بهره و ملک زرخرید و حسابی بودن آنها حرفی و گفتگوئی نیست.

درباب سرباز خانمرودی، به روشی که نوشته بود، سایه مرحمت نایب‌السلطنه کم مباد. انشاءالله تعالی دسته سرباز آنها را تمام و مصدر خدمت خواهد ساخت، و کاغذ خاطر جمعی خانوار رفته را که نوشته است بسیار خوب.

درباب امر عالیجاه مصطفی خان از صدقه فرق مبارک نایب‌السلطنه باکمال اعزاز و احترام آورده، در چمن میدانلر که در میان دودانگه و ۴ دانگه واقع است ساکن ساخته است، اما در صحرا لایق به حال او نیست که بنشیند. باید کوچ سلیمان برود او را جایجا نماید،

۳۴- شاه مالی = مال‌شاه.

۳۵- شکرآقا، پسر عطاءالله خان شاهسون. تاریخ ارسباران تألیف

سرهنگ بایبوردی: ۱۰۳

مبادا کوچک خان رفته است بنای ماندن کوچ سلیمان را در ۲ دانگه کماکان بکنند، که صورت نپذیرد و امکان ندارد. باید کوچ او برود و مصطفی خان را به فراغ بال جابجا نماید، غیر از این نکنند که قبول نخواهم کرد.

در باب کر معلی سلطان که از کفر به اسلام رو آورده، و به امید مرحمت نایب السلطنه از دیار کفر به ولایت اسلام آمده است. مردی خوب و کار آمد، و در هر خدمت و در امر خسته^{۲۶} به کار می آید. پارسال نایب السلطنه به استحضار عالیجاه میرزا محمد علی^{۲۷} یکصد و پنجاه تومان مرحمت فرمودند، چون کفاف خرج او را نمی کرد قبول نکردم. البته در امر او بنائی بگذارند، که از صدقه سر مبارک نایب السلطنه برای او خوب بگذرد.

در باب ۶ ماهه و سالیانه سرباز که حواله مشکین خواهند کرد، بهر جا که حواله خواهد شد مقرر بفرمایند که زود وصول بشود، و به کار سرباز بیاید.

در باب وجه مستمری حیدرقلی خان به عالیجاه میرزا حسن نوشتم، آن عالیشان هم مستحضر خواهد شد.

مطالب را عرض تمام (؟) و نوشته بود که شترهای معلوم را نایب السلطنه مرحمت فرمودند. عمر و دولت جاوید مدت نایب السلطنه زیاد باد، و از اسبان سیاه شده برخی تلف و برخی مادیان است، در نوشته علیحده نوشته ام، معلوم خواهد کرد.

پشت نامه: عالیشان سلالة الاعاظم علی پاشا بیگ مفتوح نمایند.

مهر: لاله الا الله الملك الحق المبين، عبده امیرگونه.

۳۶- مراد از خسته: مجروح پنج ناحیه اردبیل، مشکین، خلخال، اهر، سراب



نامه ۳- به خط و انشاء امیرخان سردار

۴

عالیجاها

در باب ساختن قلعه مفروزلو مکرر نوشته‌ام، و مجدداً هم می‌نویسد که: «ساختن قلعه مفروزلو، اهم مطالب و اوجب امور است». چه برای سد رخنه دشمن، و چه برای انضباط امر ولایت، مفیدتر از همه اسباب کار است.

ساختن قلعه اهر بنا بر مصلحت موقوف باشد، و قلعه مفروزلو هم ساخته نشود، درین صورت مایه اطمینان و خاطر جمعی ما و اهل ولایت به چه چیز خواهد شد؟ و برای تدارک دفع دشمن و سد رخنه او، و انضباط امر ولایت در شدت و رخاچه فکر فرموده‌اند؟

از همه امور واجب‌تر، و از همه کارها مفیدتر، هم برای یأس دشمن و دفع فساد و رخنه او— که هرگز هوس بیجا نکند— و هم برای انتظام مهام بلوکات قراداغ، ساختن قلعه مفروزلو است.

اگر انشاءالله تعالی قلعه مفروزلو ساخته می‌شود، و تدارکی که لازم باشد در آنجا مهیا و آماده خواهد شد، امیدوار به فضل خدای تعالی چنان است که دشمن هوس آنجا را نمی‌کند، و امور ولایت بالمره مضبوط می‌شود.

بالجمله در ساختن قلعه مفروزلو خبط نباید کرد، و فرصت کار را نباید از دست داد. لازمه اتمام درین خصوص بکار ببرند، و حقیقت مراتب را به خدمت نواب نایب‌السلطنه روحی فداه عرض بکنند، که هرگاه قلعه مفروزلو ساخته نشود اطمینان از انضباط امر ولایت و دفع دشمن و سد رخنه او نمی‌توان حاصل کرد. و این ناتمامی که در بعضی کارها هست، و برخی فسادها ناشی میشود،

محض از این است که در مفروزلو قلعه نیست. سهل نگیرند، و این عرض مرا درباب ساختن قلعه مفروزلو حرفی بیحاصل ندانند، که تدبیر مقرون به صواب است.

۵

عالیجاها

در باب املاک مشگین قراچورلو، من نه واسطه قراچورلو هستم، و نه مدعی دیگری. بلکه محض صلاح دولت و خیرخواهی می گویم، و می دانم در سراین املاک برای من مرارتها حاصل شد.

و قراچورلو اگر کشته شوند، و مال شان را غارت و عیال شان را اسیر نمایند، چون سخن حساسی دارند، دست ازین املاک نخواهند کشید. و به هیچ وجه فراری نشدند، در سراین امر پراکنده می شوند. و مضایقه ازین ندارم که هرگاه املاک را ابوابجمع مشگین نمایند، لامحاله قراچورلو را هم ضمیمه ابوابجمعی مشگین بکنند، و رفع این گفتگو را نمایند. یک دفعه درین خصوص گفتگو طی بشود بهتر است که هر روز گفتگو باشد.

به نمک نایب السلطنه هرچه فکر می کنم چاره نمی بینم. و پیش ازین هروقتی از اوقات درین خصوص عرض کردم، نایب السلطنه بنا بر ماشاء با عطاخان فرمودند: «ساکت شو!» با آن حال باز قراچورلو متقاعد نشدند. حال امر مشگین از صدقه سر مبارک نایب السلطنه مضبوط، و بیوه زنی صاحب ملک حساسی خود می باشد. اینها ایل و نوکر هستند، چگونه متحمل باشند؟

و مطلب از این همه انقلاب و تبدیل و تغییر، غیر ازین نبود که این

گونه مماشاة ترك بشود، و هر کس به حق و حساب خود راضی باشد، و از طریق راست و حق نکول نکند. نه به خدا خوش می آید، و نه در طریق عدالت پسندیده!

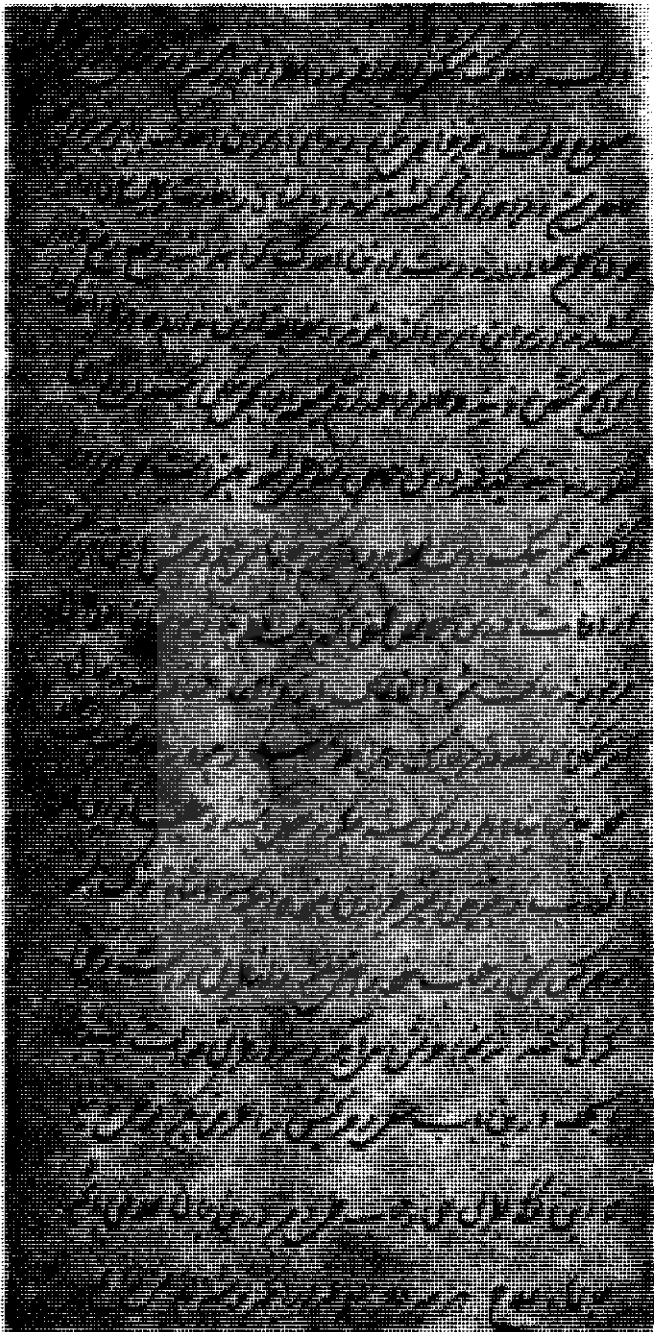
بالجمله درین باب سعی، و صریحش را عرض بکن. نوعی نمایند که این گفتگو به طریق حق و حساب طی، و من در این میان خلاص باشم. چاره و علاج، هر چه فکر می کنم، غیر از این که نوشته ام نمی دانم.

۶

در باب امر چلبیانلو، و اینکه «بردن کوچ باقر^{۳۷} به تبریز بجز از انضباط امر من منظور دیگر نبود، و دوباره باقر را به قراداغ باید بیاورم، زیرا که در آنجا به این در و به آن در می رود و نیک و بد می گوید» به روشی که نوشته بود، از حقیقت مراتب مستحضر شدم.

این جانب دیرگاهی می باشد که درین صدد بودم که کوچ باقر به تبریز برود، و خودش در حضور نواب نایب السلطنه ملازم نماید، و از پیشرفت کار من آگاه باشد. بدین وسیله پدر و برادر او و سایر چلبیانلو بدانند که چاره آنها غیر ازین نیست: باید بیشتر از پیشتر به امر بیایند و بروند و امیدوار باشند، و از قرار سفارش باقر مصدر خدمات شایسته شوند، و ناتمامی و بی نظامی امر چلبیانلو روز به روز به نظام آید، و کارهایی که از

۳۷- ظاهراً باقرخان چلبیانلو که به روایت تاریخ ارسباران بعدها در جنگ هرات کشته شده است.



نامه ۵ - بخط و انشاء امیرخان سردار

آنها منظور است در صرفه و صلاح دیوان - که به تقریب بی نظامی امر آنها تا حال در تأخیر افتاده بود من بعد که کوچ باقر به تبریز رفت - به دفعات و تدریج فیصل پذیر گردد، و قصوری و نقصی کلا در امر چلبیانلو باقی نماند، بالمره رفع شود. و مماشاتی که در بعضی کارها بنا بر مصلحت وقت با آنها می شد ترك شود.

اگر منظور درین باب اینها نبود مثل **لطفعلی خان** شخصی را برای مثل باقر آدم روانه کردن، و به آن طور کوچ او را به تبریز بردن، متضمن چه مصلحتها و نفعها می بود؟

حال از قراری که مشاهده می شود قضیه مطلوبه عکس مدعا

را نتیجه می دهد:

کارهای چلبیانلو بدتر از سابق بی نظام می شود، و تردد پدر و برادر باقر که بدون تشویش می آمدند و می رفتند بالمره مسدود می گردد. و کار به آنجا رسیده است که یاوه گوئی و هرزه سرائی باقر به امنای دولت رسیده، و دانسته اند، مطلقاً التفات نکرده اند، و گوشمالی به او نداده اند، تا او بفهمد و ترك نماید، و پدر و برادر او چاره کار خودشان را منحصر به این دانند که در مقام تذلل و تسلیم طالب خدمات شایسته دیوانی گردند.

معهدا به آن وضعی که در آوردن باقر به قراداغ نوشته بود،

باعث اختلال و بی نظمی کارها خواهد شد. و حوصله من کجا این وضع را قبول نماید؟

تا باقر در آنجا ضرب نخورد و گوشمالی بلیغ نبیند، و بانهایت

اضطراب به پدر و برادر خود ننویسد که: «ای امان، والامان! البته

زود به اهر بروید، و توسل به فلانی بکنید!» کی باقر را به اهر

می آورم؟ و چگونه به این کارها متحمل می شوم؟

این چه حرف است، و چه سخن، و چگونه بنا است که کرده اند؟
 که لطفعلی خان چنین برود، و چنان بگوید؟ عظم و شأن دیگر می -
 خواهند به باقر و پدر و برادر او بدهند.

به خدا قسم، اگر چه به عار من می آید، و ننگ خود می دانم،
 که این سخنان را بگویم، و حرف امثال باقر و پدر و برادر او را
 به میان آورم. به حول الهی و از مرحمت نایب السلطنه تنبیه و
 استیصال آنها را آسان تر از همه چیزها می دانم، و در طرفه العین
 طی می نمایم. چه فایده؟ زخم از جای دگر دارد نمک!

۷

عالیجاها

درباب خلعت مرحمتی قبله عالم، به روشی که اظهار نموده بود،
 مستحضر شد. این خلعت قبله عالم هم از شفقت و صدقه فرق مبارک
 نایب السلطنه روحی فداه برقرار و برجا شده است، پردر بند آن
 نیستم. چشمداشت من خلعت سرکار نایب السلطنه است، و هر
 ساله شگون و میمون نموده ام که مایه فخر و مباهات و سرافرازی
 ما شده است.

این معنی را بدانند: تا خلعت سرکار نایب السلطنه را پیرایه
 برو دوش افتخار و زیور اندام مباهات و اعتبار خود نکنم، خلعت
 مرحمتی قبله عالم را نخواهم پوشید و چگونه چشم ازین خلعت
 آفتاب طلعت توان پوشید، که سرمایه مباهات ابدی و مایه اعتبار و
 افتخار سرمدی است؟ خداوند عالمیان سایه مرحمت نایب السلطنه
 را از سر ما کم نفرماید، بالنبی و آله الامجاد.

پشت نامه: فرمودند: «اول خلعت شاه بپوشد، که ما خلعت
 مرحمت خواهیم کرد».



هو

نوشته بود که خلعت برای این جانب و نور چشم محمد زمان خان خواهند فرستاد. از نور چشم مذکور بجا که منصب شفقت فرموده اند، خلعت هم مرحمت بفرمایند، باعث سرافرازی است. دولت روز افزون نایب السلطنه پایدار باد، و سایه مرحمت او کم مباد.

اما خلعت من برای چه چیز است؟

بلی، ما دائم چشم مرحمت از نایب السلطنه داریم، و به نوازش جزئی او افتخار و مباهات کلی حاصل می کنیم. خداوند عالمیان دولت و شوکت و عمر و اولاد امجاد نایب السلطنه را پاینده، و آفتاب مرحمت و شفقت او را تابنده فرماید. اما خلعت برای ظهور حسن خدمت نوکر است، و عزت و حرمت او. نه از من حسن خدمت پذیرفته اند، و نه در مقام عزت و حرمت من هستند! ازین بهتر یا ازین بدتر چه خواهد شد؟ که هر روز و هر ساعت رنگی پیدا می کنند، و اساسی درست می نمایند. خلعتی رنگین تر ازین رنگها برای من نخواهد شد! بس که گفتم زبان من فرسود. البته صلاح دولت و صرفه دیوان را چنین دانسته اند. زیاده چه نویسد؟

۹

عالیجاها

مراتب گفتگوی بندگان قائم مقام^{۱۱} و اظهار برخی فقرات مشفقانه او را، به روشی که به تفصیل و شرح و بسط تمام نوشته بود، من اوله الی آخره مطالعه، و از حقیقت مراتب مهربانی و قدردانی او کمال آگاهی حاصل نمود. درین چه سخن که شیوه قائم مقام همین است، و مراتب مهربانی و محبت و قدردانی او زیاده ازین. پرمشخص است که هرکس به مقتضای دانش و جبلی ذات خود گفتگو می کند.

و من نیز، به سرمبارك نایب السلطنه، در صورتی که قائم مقام در آن مقام باشد او را به منزله پدر می دانم، و تعظیم و احترام او را در مقام پدر و فرزندی بجا می آورم. و این رفتار غیر از اینکه متضمن رضای الهی و خشنودی رسالت پناهی، و صلاح دولت پادشاهی و حضرت نایب السلطنه باشد، چیز دیگر را مشتمل نیست. هرچه گفته اند بجا فرموده اند، و خوب گفته اند. بسیار مبارک است و مقبول!

۱۰

نامه میرزا محمدعلی آشتیانی^{۳۸}

به نصرالله خان ، پسر امیرخان سردار

مشهود ضمیر منیر می دارد که: التفات نامه نامی عز و صول یافت. همان ساعت چندین سواری عالیجاه امیرالامراء اخوی نظر علیخان^{۳۶} روانه کرد که راهپائی را که آدم شکر آقا^{۳۵} از آن راهها به او به های خود می روند بسته، اگر پسر او یا سواری او آمده باشد، و مالی از طرف قراداغ آورده باشد بگیرند. دیروز به همین خصوص قاصد سرکار رانگاه داشت بلکه خبری برسد، چون نرسید حالا که اول صبح سه شنبه است او را روانه کرد. در اینجاها دزدی نیست، يك سواری شکر آقا از يك ده رفته بود، بروز کرده، کسی را که آن سواری در خانه او منزل کرده است ده پانزده روز است عالیجاه نظر علیخان چوب بسیار زده و محبوس کرده، بنای کشتن او را دارد که دیگری جرأت این امر نکند. خاطر شریف از این جمع باشد که سواری شکر آقا از مشکین بتوانند بگذرند، و به قراداغ بیایند. ضابطه آنافاناً مضبوط تر می شود.

عالیجاه مقرب الحضرة اخوی میرزا احسن^{۳۲} از تبریز نوشته بود که عالیجاه هارت صاحب به همان شروط که بندگان سردار نوشته بودند می آید :

اول، چادر سرباز است که در تبریز می دهند.

دوم ، این است که سرباز در هر جا که سردار قرار داد کرده ، و

۳۸- این نامه بعد از سال ۱۲۳۳ (آمدن مزراویچ به ایران) از مشکین به

اهر نوشته شده است .

صلاح ولایت است مشق نمایند، و عالیجاه هارت صاحب حرفی نداشته باشد، و همانجا مشق بدهد.
سیم ، چون قراداغ سرحدات است، و باید سرباز آنجا به نوبه قدری نزد حسن آقا و چند نفر در بعضی معاشر باشند ، آنها را منع نکند. و هر وقت که ضرور دانند سرباز دیگر عوض آنها برود ، برود ، و آنها به مشق آیند.

چهارم ، اینکه مطالبه مواجب آنها را نکند. چرا که مواجب آنها در عهده دیوان است نه در عهده ولایت، مگر همان نفری يك تومان که سردار گفتند که گفته ام از این قسطهای تازه سرانجام کرده به سرباز بدهند .

خلاصه ، عالیجاه هارت صاحب مردی عاقل کامل است، در دهر کار را خوب می داند، و با او بهتر از سرؤند اومی توان راه رفت . دوستدار هم این چهار پنج روزه انشاء الله فارغ می شود ، و از آن راه می آید. به عالیشان معتمد الاعیان علی پاشا بیگ قدغن بفرمائید که وجه طلب دوستدار را اگر تا حالا به تبریز نفرستاده است بفرستد، که بسیار بسیار ضرورت دارد .

در باب محافظت راه ورگهان چه عرض کند که واجب واجب است، دزد شکر آقا همه از آن راه می آید. دیگر چه عرض کند که به فضل خدا همه کار ملازمان مضبوط است، و امیدوار است که از کار همه جا مضبوط تر باشد. دوستدار راه مشکین را از آمدن دزد انشاء الله تعالی مضبوط مضبوط مضبوط می کند. خاطر شریف جمع باشد. ملازمان هم راه ورگهان و سایر راهها را محفوظ محفوظ محفوظ بدارید .

نمی داند نجفقلی بیگ انگوتی رفت یانه؟ و نمی داند محمد صالح بیگ روانه شد یا نشد؟

مزویج^۹ وکیل روس که در تبریز است قرار داده است که :

آدمی معتمد از جانب دیوان والا از تبریز تعیین شود، آدمی هم معتمد عاقل از قرا باغ بیاید، و هر دو آدم در سرحد دوطرف نشسته، هر خونی و هر مالی که این اوقات از دوطرف ضایع شده قطع و فصل نمایند. و رمضان بیگ را پیدا داشته اند که از تبریز بفرستند که در مرند خدمت سردار برسد، و این مطلب را حالی کند، و دستور العمل برای سرکار عالی بگیرد. آدمی که از این طرف در نظر بوده است بفرستند میرزا امین یا میرزا جعفر مهندس^{۳۹} یا یکی دیگر از مهندسان یا آقا مصطفی واقعه نگار خوئی بوده، مستحضر باشند. و قدغن بفرمایند که محمد صالح بیگ سیاهه خود را زودتر تمام کند و یقین بفرمایند این دو آدم که از دوطرف تعیین شد، دیگر راه دزدی شکر آقام میسدود می شود.

موضوع نامه

جواب کاغذهای تبریز همین است که عرص شد.
دیگر سرعسکر رومی جرأت پیش آمدن نکرده، و آدم برای مصالحه فرستاده اند.

شرحی به اخوی میرزا حسن مستوفی نوشته است، بفرمائید یک نفر پیاده زودتر به او بدهند، باز دادن چادر و این امور و بعضی حالات دیگر است که باید زود به او برسد، یقین لطف خواهید فرمود و روانه خواهید کرد. والسلام

مهر روی نامه: لا اله الا الله الملك المبین، عبده محمد علی ۱۲۲۲
عنوان صفحه دوم نامه: به اهر، مراسله الوداد عالیجاه مجدت و نجدت پناه عزت و اجلال دستگاه شهبامت و بسالت انتباه معتمد الا مرآء العظام نور چشم مخلص نواز نایب الایاله نصرالله خان.

۳۹- ظاهراً میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله است که از ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۴ در لندن تحصیل کرده، و در ۱۲۳۵ به ایران بازگشته، و بعدها لقب مهندس باشی داشته است. بامداد ۱: ۲۴۴، ۲۴۱.

۱۱

نامه میرزا حسن مستوفی (آشتیانی)

به حاجی علی پاشا خان دنبلی خوئی

عالیجاه ، دوستا ، مهربانا

عالیجاه هارت صاحب روانه شد که سربازها رامشوق بدهد .
 اولاً شما خود استحضار دارید که قبله گاهی سردار سالهای قبل که
 عالیجاه مشارالیه به آنجا می آمد چه نوع رفتار می فرمودند ، که
 روزی که عالیجاه مشارالیه مراجعت می کرد ، به جز اظهار رضامندی
 و امتنان احدی از مشارالیه چیزی نمی فهمید . حال که بندگان
 سردار تشریف ندارند و عالیجاه نصرالله خان تشریف دارند ، و
 اول کار عالیجاه معزی الیه هست ، واجب است که شما که از این
 گونه امور استحضار دارید ، نوعی رفتار وسلوک نمائید و عالیجاه
 معزی الیه را معلوم دارید که رفتار نمایند ، که خیلی زیاده بر
 اوقاتی که بندگان قبله گاهی سردار تشریف داشتند راضی باشد .
 مادام توقف آنجا علیق الدواب عالیجاه مشارالیه را از قرار
 قبض کار سازی نمائید ، که همان قبض عالیجاه مشارالیه حجت
 دیوانی شماست . برات یکصد تومان مواجب عالیجاه مشارالیه را
 هم دیوانیان حواله آنجا کرده اند ، آن را هم عاید سازید .
 دیگر در باب محل مشوق سربازان ، که قبل ازین که بندگان قبله گاهی
 سردار تشریف داشتند ، در کلنبر معین نموده بودند ، عالیجاه
 هارت صاحب مضایقه ندارد ، اما چادر ندارید . در اینجا که چادر
 ممکن نگردید ، اگر آنجا سیاه چادر ممکن شود ، که اگر هم کرایه
 کرده اید کرایه نموده ، که وجه کرایه آن را دیوانیان قبول دارند ، و
 به سربازان داده که بروند در کلنبر مانده مشوق نمایند ، تا خلاف

حکم سردار هم نشده باشد. اگرچادر سیاه یاسفید ممکن نمیشود ، و درکلنبر همچنان ده بزرگی که سربازان در آنجا بمانند هست ، بازخوب است ، معلوم عالیجاه هارت صاحب نمائید ، مضایقه ندارد. اگر هیچ يك نیست ، دراهر باید بمانند ، و همانجا مشق بدهند ، و حقیقت را اعلام دارید .

در باب سربازانی که قبله گاهی سردار نزد عالیشان حسن آقا و غیره گذاشته اند ، و ازقراری که مرقوم فرموده بودید زیاده بر هفتصد نفر سرباز حاضر مشق نمیشود ، با عالیجاه هارت صاحب گفتگو نمود . می گوید : «چه عیب دارد ، اما اگر بنا شود که سربازهای نزد حسن آقا یا جای دیگر که فرضاً دو یست نفر یا بیشتر می شوند یا کمتر ، ازهر دسته ده پانزده نفر برود بهتر است . برای اینکه آن دسته همه مشق می نمایند و کامل می شوند . اگر ده پانزده نفر آنها بی مشق باشند میان يك دسته ، هم زود مشق خواهند گرفت ، هم اگر دیر مشق و تعلیم بگیرند سهل است ، جزء تابع کل است و نمی نماید . اما يك دسته دو دسته که برود و در قراول بماند و مشق نکند بالمره بی مصرف می شود» . همان قسم نمائید ، یا همان دسته سربازان فوج قدیم تبریزی را که مشق می دانند آنها را بفرستید ، و جدید قراجه داغی مشق نمایند .

خلاصه چون شما هم قدری در نظام بوده ، و از حال حضرات انگریز استحضاری دارید ، این مطالب را به شما نوشتم ، و خدمت عالیجاه نصرالله خان بی ادبی و عرض نکردم ، که شما خود علی الدوام مراقب بوده ، که عالیجاه هارت صاحب رنجیده خاطر نشود . و اگر فرضاً رفتاری که مایه نقار خاطر او بشود رو دهد ، گریبان شمارا خدمت سردار در دست داشته باشیم . بعد که هارت صاحب را نرنجانید و سر دماغ باشد ، خوب وزود به سربازان تعلیم خواهد داد . بدیهی است که بندگان قبله گاهی سردار دستور العمل به شما

داده اند ، و دستورالعمل بندگان معظم له برای همه دستورالعمل و بسیار خوب و بجاست . زیاده چه زحمت دهد ؟ باقی ایام یکام باد .
پشت صفحه : عالیجاه عمده ... مجدت و نجت ... عمده الاعاظم
و الافاخم دوست مهربان علی پاشا بیگ مفتوح فرمایند .
نقش مهر : عبدهالراجی محمد حسن .

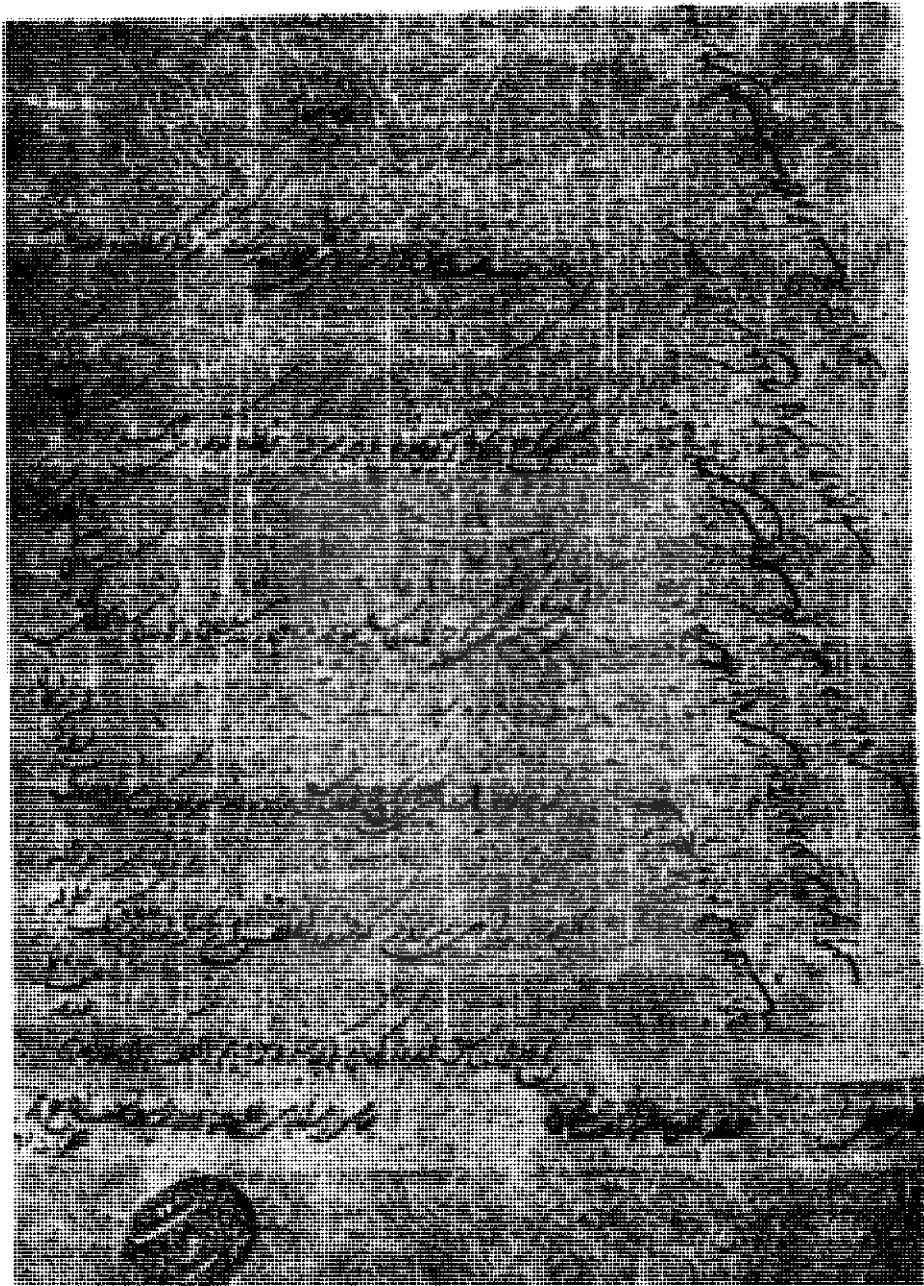
۱۲

نامه هارت ، صاحب منصب انگلیسی به نصرالله خان پسر امیرخان سردار
صاحب ، امیدگاہا

در باب بیست (و) هفت نفر سرباز فراری ورگهانی ، چهار
روز است که يك نفر سلطان و پنجاه نفر سرباز فرستاد که کوچ آنها را
کوچانیده به اهر ببرد . ضابط و کدخدای محال ورگهان مانع شده ،
نگذاشتند که کوچ سربازان را بیاورند ، و چهار روز سلطان و
سربازان را معطل کردند .

این جانب به شما اظهار می نمایم که : هرگاه تا فردا صبحی
سرباز یا کوچ سربازان را نداده اند ، به سر مبارک بندگان نواب
نایب السلطنه ، و به سربندگان خداوندگاری سردار که فردا نصف
فوج را از اینجا با تفنگ و گلوله فرستاده ، کوچ سربازان را از
ورگهان کوچانیده خواهم آوردهمین ذریعه هم در خدمت شما حجت
بوده باشد ، که فردا جواب آن را در خدمت خداوندگاری سردار خواهم
داد . بنده را به رعیت ورگهانی رجوع نیست ، و حسب الحکم بندگان
خداوندگاری سردار ، یا سرباز یا کوچ سرباز را خواهم خواست .
و مرا رجوعی به رعیت نیست ، خواه خراب بشود ، خواه نشود !
پشت نامه : ذریعه الاخلاص به نظر شریف بندگان صاحبی

امیدگاہی نصرالله خان برسد . مهر : ایزک هارت ۱۲۳۵



نامه ۱۶ - از سرگرد هارت، افسر انگلیسی به نصرالله خان پسر امیرخان سردار